روایت مهدی ناظمی، پژوهشگر فلسفه از شکست مغول تا بازسازی ایران در نشست «بازخوانی ایدهٔ مقاومت و جامعهٔ ایران»:

چگونه مقاومت، تاریخ ما را نجات داد؟

گفتار مقاومت باید به قدرت سیاسی تبدیل شود

فرهیختگان
نشست «بازخوانی ایده مقاومت و جامعه ایران» در چهارچوب سلسله‌نشست‌های تخصصی «بازخوانی کلان‌استراتژی‌های جمهوری اسلامی در جنگ دوازده‌روزه» به همت اندیشکده مطالعات ایران و دریی تحولات جنگ اخیر برگزار شد. این نشست، پنجمین محور ازپنج‌گانه مطالعاتی محور مقاومت بود که به بررسی نسبت مقاومت با جامعه ایرانی اختصاص داشت. مهدی ناظمی، سخنران نشست، با تمرکز بر «مفهوم مقاومت به‌مثابه جزء ذاتی هویت ملی» تأکید کرد که گفتار مقاومت، بدون سازمان‌دهی، اراده روشن و تبدیل به قدرت سیاسی، نمی‌تواند به کنش مؤثر منجر شود. او با اشاره به تجربه‌های منطقه‌ای مانند یمن و لبنان، بر شکل‌گیری یک نیروی سیاسی مستقل و متعهد تأکید کرد که بتواند از ظرفیت‌های اجتماعی، حقوقی و اداری برای پشتیبد آرمان فلسطین و مقابله با رژیم صهیونیستی بهره گیرد.

مهدی ناظمی
پژوهشگر فلسفه

اول از این جا شروع کنیم که این گفت‌وگو در چه ضرورتی دارد؟ صحبت از نسبت ایران با مقاومت و ارتباطش با جنگ؛ به نظرم پس از جنگ دوازده‌روزه نگاتنی توسط سیاستمداران برجسته و بعدها سیاستمداران میانی کشور در رابطه با مسئله «ملیت و مقاومت» مطرح شد. اولین نکته این است که می‌دانیم رهبر انقلاب در ایام جنگ بمشدت بر مسئله ملی‌بودن این ماجرا تأکید داشتند و مخاطب خود را ملت قرار دادند. بسیاری تعجب کرده بودند که علت این‌همه تأکید ایشان چیست و چرا می‌خواهند توجه اصلی را به ملت ایران معطوف کنند؟ سیاستمداران و مسئولان دیگر هم هرکدام به فراخور، مواضعی داشتند. بعد از جنگ، کم‌کم فعالان سیاسی تلاش کردند که مجدداً این بحث کلیشه‌ای و قدیمی را مطرح کنند: «این ملت ایران بود که در برابر جنگ ایستادگی کرد یا اقشار انقلابی بودند؟» و این بحث ادامه پیدا کرد و به صداوسیما و تا امروز کشیده شد.

من هم اصلاً این بحث را یک بحث کاذب یا کم‌اهمیت نمی‌دانم و معتقدم که پاسخ‌ندادن درست به این مسئله می‌تواند لطمه بزرگی را برای کشور و ما ایجاد کند. پس این انگیزه من از طرح این بحث است. البته کلیت حرفی که می‌خواهم بزنم، حرف خودم نیست و دیگرانی هم گفته‌اند، منتها حالا من تقریری از خودم عرض می‌کنم.

حمید دهقانیان
مدیر اندیشکده مطالعات ایران
پژوهشگر سبک زندگی

بله، همین‌طور است و حالا بالاخره این بحث در میان فعالان رسانه‌ای هم مطرح شد. عرف چنین احساس می‌کند که مفهوم «انقلابی» و «ملی» اشتقاق آن، مفهوم روشن‌تری است. من قصد مناقشه در این موضوع را ندارم. بنابراین، ما در واقع به عرف احترام می‌گذاریم و وارد مفهوم «ایرانی‌بودن» می‌شویم که خب، حداقل میان نخبگان می‌دانیم مفهوم سخت و دشواری است که اگر هم تن به تعریف بدهد، به‌سختی تن به دیالوگ بدهد. ایران چیست و کجاست؟

یک مقدمه بگویم؛ من سال‌ها پیش، شاید مثلاً بیست سال پیش، وقتی دانشجو بودم و بیشتر هم فکر می‌کنم بیست‌و چند سال پیش بود (آقای دکتر محمدرضا حجی‌زاده)، «من مسلمان شده ایران و می‌خواهم کتابی بنویسم درباره اینکه ایران کجاست و ایرانی کیست؟» ما مثلاً به هر فردی که شناسنامه ایرانی دارد، می‌گوییم «ایرانی». بله؛ به‌لحاظ عرف و مثلاً حقوق بین‌الملل، برخی از حقوق ایرانی به آن فردی که شناسنامه ایرانی دارد اطلاق می‌شود. به هر کسی که شناسنامه ایرانی نداشت و تابعیت ایرانی نداشت، لزوماً می‌گوییم خارج از مفهوم آن ایران تاریخی است؛ و این هم خب خیلی سخت است. مرز ایران کجاست؟ اگر فردا مرز ایران تغییر کرد، هر قسمتی که کم یا زیاد شود، جزو ایران است یا نیست؟

حمید دهقانیان

یعنی هنر مرز جغرافیایی و هم مرز بنای فرهنگی؟

مهدی ناظمی

بله، ایران و ایرانی. در واقع این‌ها به‌شدت به هم وابسته‌اند. ما این‌جا بحث حقوقی نداریم، بلکه بر همین اساس می‌توانیم ماجرا را جلو ببریم؛ و اینجا به خاطر پیچیده‌بودن این مسئله است. همه ما می‌دانیم که به‌لحاظ تاریخی، ایران کشور پهناورتر و بزرگ‌تری بوده و هنوز هم در بسیاری از نقاط جداشده از این ایران بزرگ، مثل کشور بحرین یا ایالت بحرین، یا در جنوب عراق، یا در جمهوری آذربایجان، یا در بسیاری از مناطق سیستان و بخش عمده‌ای از افغانستان، هنوز هم بسیاری از مردم یا صراحتاً خود را ایرانی می‌دانند و می‌دانستند، یا تعجب می‌کنند از اینکه ما به آن‌ها بگوییم شما ایرانی نیستید. تعجب می‌کنند که یعنی چه ما ایرانی نیستیم؟ خب، پس چه هستیم وقتی هم‌چون شبیه هم است؟ بعضی‌ها مثلاً می‌گویند آن کسی که در جمهوری آذربایجان زندگی می‌کند، ممکن است زبان فارسی بلد نباشد، اما زبان ترکی آذربایجان همان زبانی است که کم‌وبیش در تبریز و ارومیه هم گفت‌وگو می‌شود؛ زبانی که ملغمه‌ای است از ترکی باستان، عربی و فارسی و با اصول دستور زبان فارسی کم‌وبیش تکلم می‌شود.

حمید دهقانیان

یعنی ریشه‌های ساخت زبانش فارسی است؟

مهدی ناظمی

بله؛ اصلاً این حرف‌های یاوه و مضحکی که در مورد زبان مطرح می‌کنند و چند وقت پیش هم در صداوسیما پخش شده بود همان حرف‌هایی است که مثلاً یک مستندساز بان‌ترک در فضای مجازی می‌زند؛ از جمله اینکه همه چیز از مغول آغاز شد و مثلاً خط میخی را به ایغوری‌ها نسبت می‌دهد؛ نمی‌خواهم وارد این بحث‌ها شوم. به‌هرحال، دورانی است که همه‌چیز ایدئولوژیک شده و حتی زبان هم تفسیر ایدئولوژیک پیدا می‌کند.

از این‌ها بگذریم. پس چه کنیم؟ ایران کجاست و ایرانی کیست؟ ما ابتدا باید مشخص کنیم که ایرانی‌بودن به چه چیزهایی نیست. از سطحی‌ترین و بی‌اساس‌ترین حرف‌ها شروع کنیم؛ مثلاً در دوره پهلوی مطرح شده بود که ایرانی‌بودن به نژاد است. خب، امروزه این حرف میان نخبگان و اندیشمندان جایگاهی ندارد و بهتر است ما هم وارد آن نشویم. چون موضوع ما علمی است، نمی‌خواهیم وارد بحث‌های تبلیغاتی شویم، هرچند در میان مردم هنوز عده‌ای بر این باورند و این باور اصلاح نشده است.

از حرف‌هایی که قابل اعتناست و ارزش گفت‌وگو دارد، این است که بگوییم ایران یا ایرانی‌بودن یک امر نامیه‌ایستی و ظهور Nation است. طبعاً یک، نقد و ارزیابی این ادعا به بحثی تخصصی نیاز دارد، ولی به‌هرحال ما معتقدیم که ناسیونالیسم در کشورهای خاورمیانه شکل نگرفت. حتی کشورهای عربی که منابع بیشتری داشتند و برای طراحی ناسیونالیسم عرب بسیار کوشیدند، موفق نشدند. ناسیونالیسم عرب خیلی زود، بدون آنکه توفیق مهمی برای جهان عرب به‌دست آورد، به فراموشی سپرده شد. ناسیونالیسم ایرانی هم که بسیار نحیف‌تر و ضعیف‌تر بود. بنابراین، ما مفهوم Nation به معنای لاتین کلمه را که حاصل مناسبات گوناگون جغرافیایی، نژادی، زبانی و از همه مهم‌تر محصول چرخش فکری و فلسفی انسان مدرن است، در اختیار نداریم. حالا بعضی‌ها بدشان می‌آید، ایرادی ندارد بدشان بیاید. آنچه روشن و عیان است و نیاز هم تأکید می‌کنم این است که به‌هرحال ایرانی‌بودن قطعاً واقعی است و ذات دارد. اما در عین اینکه من ذات‌گرا هستم به یک تعبیری، این‌جا می‌خواهم بگویم که این ذات‌گرایی‌بودن نباید این توهم را ایجاد کند که مثلاً کوروش کبیر در کتیبه‌ها داشته مشق ناسیونالیسم می‌کرده است. این توهم را هم نباید داشته باشیم.

یکی از حرف‌هایی که قابل توجه است، جغرافیا است که به نظرم حرف قابل تأملی است. البته زیاد نشنیدم با رویکرد فرهنگی در درباره آن حرف بزنند ولی جغرافیای فرهنگی ما و شکل‌گیری واقعی آن خیلی مهم است. این در واقع حرفی مهمی است، اما علائم آن اندک است. از دل مادر نسبت به هویت ما می‌مانند. قطعاً هویت همه ما یک نسبتی با مادرانمان دارد، ولی خب ما می‌توانیم بگوییم من کی هستم و بگوییم مثلاً من پسر مادرم هستم؟ مثلاً پسر فلانی هستم. خب، اینکه حرف است. اما انکار هم نمی‌توانیم بکنم که به هر حال من تأثیرپذیر از مادرم بودم بخشی از وجودم وابسته به مادرم بوده و از دل او چشم به جهان گشوده‌ام و او به من سخن یاد داد و... بله؛ این حرف‌ها درست است و نباید این مؤثر در وجود ما نباشد.

جغرافیای ایران جغرافیایی است که در میانه سرزمین‌ها، مثلاً در میانه دو دریا و در میانه همواره و قدرت امپراتوری متمرکز قرار داشته است. این قطعاً در هویت ما ایرانی‌ها مؤثر بوده، ولی ما نمی‌توانیم هویت خودمان را فروکاست به جغرافیا کنیم و بهتر است هویت هیچ مردمی را فروکاست نکند. هر چند این حرف بین روانشناسان اجتماعی روانشناسی معرفت محبوبیت دارد و مثلاً می‌گویند عرب این‌چنین است چون در صحرا زندگی می‌کرد و آن یکی چنان است چون در قطب زندگی می‌کرد. همین حرف‌ها را شنیدیم، ولی خب برنگ و برچسبه نشدن این حرف‌ها را وجود گذر سال‌های طولانی نشان می‌دهد که این حرف قدرتی ندارد.

ایرانی‌ها مذهبی بودند

حمید دهقانیان

تکثر هویت‌های دینی هم که در مشاهداتش مشخص می‌شود و در خود جامعه ایران، حتی در همین جغرافیای طبیعی وجود دارد، خب، این تکثر فرهنگ و زبان، نمادها و نشانه‌ها نشان می‌دهد که لزوماً این طور نیست که بخواهد به‌اصطلاح تحت تأثیر یک جغرافیای خاص باشد. یک جغرافیا می‌تواند یک فرهنگ واحد را برساخت کند.

مهدی ناظمی

بله، همین‌طور است. به‌هرحال این حرف کمک زیادی به ما نمی‌کند. حرفی که از آن مقداری جلوتر است، محتوا و قرارداد سیاسی است. معتقدم این دیدگاه را می‌شود به آقای سیدجواد طباطبایی منتسب دانست. ایشان ادعای تاکتاً مقاومتی دارند. این حال، ولی خودم جمع‌بندی می‌کنم، نظر آقای سیدجواد طباطبایی در مورد ایرانی بودن، سخت است؛ چون ایشان عمدتاً از تعابیر سلبی استفاده می‌کنند. تعابیر سلبی نشان نمی‌دهد که حقیقت یک چیز چیست، مگر اینکه شما راه هرمنوتیکی پیش بگیرید که باز در واقع با مسلک فکری ایشان خیلی فرق ندارد. مسئله فکری ایشان اینجاست که باید در واقع در یک دیالکتیک ایجابی به تاریخ سر بزند.

آیا ایران یک قرارداد سیاسی است بین مثلاً مردمان و پادشاهان که پادشاه می‌خواهد ضامن امنیت ایران و شاه و شاهان و صحبت‌هایی که گفته می‌شود؟ این حرف، به نظرم حرف پیشرفته‌تری است. ولی باز هم حرف قوی‌ای نیست. چون بنای این حرف بر ندیدن بخش عمده‌ای از مؤلفه‌های فرهنگی و اندیشه ایرانی است و از جمله آن مذهبی بودن. یعنی ایرانی‌ها همیشه، در تمام طول تاریخ، تا جایی که ما اطلاع داریم، مذهبی‌های سختی بودند؛ یعنی خیلی مذهبی بودند، متعصباته انسان‌های متأثر دینی بودند. متعصب که می‌گویم به معنای اوراطی و داعشی نیست، ولی به تعبیر دیگر، شل‌مذهب نبودند و عرق مذهبی محکمی داشتند؛ و ما همواره آن را در تاریخ شنیده‌ایم.

اگر گزارش‌های تاریخی درست باشد، اینکه بلافاصله بعد از ظهور اسلام مسلمان می‌شوند، نشان می‌دهد که بالاخره عرق مذهبی بخشی از استحکام فرهنگی‌شان بوده است. ما نمی‌توانیم بگوییم که مثلاً قرارداد اجتماعی یا سیاسی یک‌دفعه از آسمان روی زمین افتاده است. هیچ محور اصلی بحث این است که شما می‌خواهید به‌اصطلاح آن پرسشی را که گوریا پس از جنگ پی‌پاسخ مانده، مطرح کنید. وقتی می‌گویم «ملت»، ملت کیست؟ خطاب رهبری به نود میلیون ایرانی است، یعنی با ویژگی‌های جمهوری اسلامی متفاوت. حتی می‌گویم وسط معرکه دنبال عیار باشیم که «این عیار یعنی کیست؟» یکی از اعضای هیئت علمی این رشته استوری کرده بود: «چه کسی؟ مثلاً استوری شوم شبیه‌پز! اگر کسی که به مادرم بوده و از دل او چشم به جهان گشوده‌ام و او به من سخن یاد داد و... بله؛ این حرف‌ها درست است و نباید این مؤثر در وجود ما نباشد.

جغرافیای ایران جغرافیایی است که در میانه سرزمین‌ها، مثلاً در میانه دو دریا و در میانه همواره و قدرت امپراتوری متمرکز قرار داشته است. این قطعاً در هویت ما ایرانی‌ها مؤثر بوده، ولی ما نمی‌توانیم هویت خودمان را فروکاست به جغرافیا کنیم و بهتر است هویت هیچ مردمی را فروکاست نکند. هر چند این حرف بین روانشناسان اجتماعی روانشناسی معرفت محبوبیت دارد و مثلاً می‌گویند عرب این‌چنین است چون در صحرا زندگی می‌کرد و آن یکی چنان است چون در قطب زندگی می‌کرد. همین حرف‌ها را شنیدیم، ولی خب برنگ و برچسبه نشدن این حرف‌ها را وجود گذر سال‌های طولانی نشان می‌دهد که این حرف قدرتی ندارد.

ایرانی‌ها مذهبی بودند

حمید دهقانیان

تکثر هویت‌های دینی هم که در مشاهداتش مشخص می‌شود و در خود جامعه ایران، حتی در همین جغرافیای طبیعی وجود دارد، خب، این تکثر فرهنگ و زبان، نمادها و نشانه‌ها نشان می‌دهد که لزوماً این طور نیست که بخواهد به‌اصطلاح تحت تأثیر یک جغرافیای خاص باشد. یک جغرافیا می‌تواند یک فرهنگ واحد را برساخت کند.

مهدی ناظمی

بله، همین‌طور است. به‌هرحال این حرف کمک زیادی به ما نمی‌کند. حرفی که از آن مقداری جلوتر است، محتوا و قرارداد سیاسی است. معتقدم این دیدگاه را می‌شود به آقای سیدجواد طباطبایی منتسب دانست. ایشان ادعای تاکتاً مقاومتی دارند. این حال، ولی خودم جمع‌بندی می‌کنم، نظر آقای سیدجواد طباطبایی در مورد ایرانی بودن، سخت است؛ چون ایشان عمدتاً از تعابیر سلبی استفاده می‌کنند. تعابیر سلبی نشان نمی‌دهد که حقیقت یک چیز چیست، مگر اینکه شما راه هرمنوتیکی پیش بگیرید که باز در واقع با مسلک فکری ایشان خیلی فرق ندارد. مسئله فکری ایشان اینجاست که باید در واقع در یک دیالکتیک ایجابی به تاریخ سر بزند.

آیا ایران یک قرارداد سیاسی است بین مثلاً مردمان و پادشاهان که پادشاه می‌خواهد ضامن امنیت ایران و شاه و شاهان و صحبت‌هایی که گفته می‌شود؟ این حرف، به نظرم حرف پیشرفته‌تری است. ولی باز هم حرف قوی‌ای نیست. چون بنای این حرف بر ندیدن بخش عمده‌ای از مؤلفه‌های فرهنگی و اندیشه ایرانی است و از جمله آن مذهبی بودن. یعنی ایرانی‌ها همیشه، در تمام طول تاریخ، تا جایی که ما اطلاع داریم، مذهبی‌های سختی بودند؛ یعنی خیلی مذهبی بودند، متعصباته انسان‌های متأثر دینی بودند. متعصب که می‌گویم به معنای اوراطی و داعشی نیست، ولی به تعبیر دیگر، شل‌مذهب نبودند و عرق مذهبی محکمی داشتند؛ و ما همواره آن را در تاریخ شنیده‌ایم.

اگر گزارش‌های تاریخی درست باشد، اینکه بلافاصله بعد از ظهور اسلام مسلمان می‌شوند، نشان می‌دهد که بالاخره عرق مذهبی بخشی از استحکام فرهنگی‌شان بوده است. ما نمی‌توانیم بگوییم که مثلاً قرارداد اجتماعی یا سیاسی یک‌دفعه از آسمان روی زمین افتاده است. هیچ مفهوم مدرن دیگری هم این‌گونه نیست. این مفاهیم مدرن، محصول جهان مدرن و تفکر مدرن هستند و به این راحتی نمی‌شود گفت در یک جهان بسیار متفاوت، مثلاً مفهوم قرارداد روسو یا هابز یا هرکسی دیگر، آنجا یک‌دفعه برای خودش بوده و ما از آن گرفته باشیم. به نظرم این حرف هم قابل تأمل است، ولی دقیق نیست.

حمید دهقانیان

یعنی نشان داده لزوماً هر ایده‌ای که بیرون از جغرافیای فرهنگی هویتی یا نظام معنایی ما به ایران وارد شده، غالباً این‌گونه نبوده که به این راحتی جانمایی شود، مثلاً همان مشروطه می‌آید و سریع مشروعه می‌شود. همان اوایل که بحث می‌شود غالباً از فرهنگ ایران، فرهنگ تلفیقی بود و این طور نبوده که تقلید کرده باشد و بپذیرد.

مهدی ناظمی

بله، اگر ما این‌قدر از پیشایش مدت بودیم مشروطه را سریع می‌پذیرفتیم و این سریع یک حقیقت مستحکم سیاسی می‌شد. ما نه این کار را کردیم و نه اصل سیاست غربی را فهم کردیم که قدرت است. برای فهم سیاسی غرب، ابتدا باید مناسبات و قدرت گفتمان و یادگفتمان‌های آن جریان‌های قدرت را باید بشود تفسیر کرد که بتوانیم بعد مسائلش را تفسیر کنیم.

حمید دهقانیان

آیا می‌شود ما از حیث فرمی ملت باشیم و مثلاً قرارداد اجتماعی پذیرفته باشیم و نظام بروکراسی و مدرسه آوردیم که از حیث محتوا کاملاً متفاوت بودند؟ کاملاً؟ که می‌گویم یعنی چیز متفاوتی بودند و فردیت تاریخی خاص خودشان را داشتند.

مهدی ناظمی

به‌هرحال این مسئله است. اشکال زیادی از فرهنگ و سیاست مدرن به‌تدریج وارد شدند که غیرقابل انکارند؛ اما فرم را اگر به معنای ماهیت بگوییم نه؛ حالا به معنای ماهیت کلمه ما هیچ‌وقت دموکراسی نداریم.

حکومت شاهنشاهی برای ابد به پایان رسیده است

حمید دهقانیان

این‌هائی ساده ایجاد می‌کنند چه در ایجاب چه در سلب.

مهدی ناظمی

بله، خلاصه، مسئله این است که ما ایران را قراردادی سیاسی بین شاه و مردم تلقی کنیم. این اصلاً اتفاقی نیست. به نظرم حکومت شاهنشاهی قطعاً و بی‌تردید در ایران برای ابد به پایان رسیده است و دیگر هیچ‌گاه به ایران ورود نخواهد کرد. مگر اینکه تحول عظیم تاریخی در آینده رخ بدهد. آینده را نمی‌دانم، ولی در میان‌مدت من به‌هیچ‌عنوان معتقد نیستم که ایرانی ما حاضر باشد دوباره حکومت شاهنشاهی بپذیرند، چون حکومت شاهنشاهی اساساً نسبتی با حال‌وهوای انسان امروزی ندارد و در واقع باید تفسیری جدید پیدا کنیم. تفسیری هم برای این مسئله نداریم ولی سخنان، سخنان قابل‌تأملی هستند. ازاین‌جهت که به نظرم می‌رسد هر جایی از جغرافیای جهان که در آن طوایف متعددی در کنار هم زیست می‌کنند، نیازمند قدرت متمرکز برتر برای حفظ نظم و امنیت آن جوامع که ما مشابه این مسئله را در فرانسه قدیم، آلمان قدیم و روسیه قدیم داشته‌ایم. روسیه هم این‌جور نبود که مردم روسیه ندانند سزارها آدم‌های ظالمی هستند. این را می‌دانستند اما به‌هرحال این بود که روسیه بدون وجود یک رهبر معتدل دارای ضمانت‌های مهم برای بخشی از امور نمی‌توانند کشور را اداره کند و آن کشور از بین خواهد رفت. کشور ما هم همین‌طور است. کشور ما حتی در همین ایمادی که امروز داریم و با همین جمعیتی که کشور ایران از ابعاد و جمعیت واقعی خودش است، باز نیاز مند قدرت مرکزی برتر است که قابل مدیریت باشد.

حمید دهقانیان

برای خیلی از نظریه‌پردازان این از جامعه خود ما معتقد بودند نظم دولت - ملت آینده‌ای را نمی‌بایست و به همین زودی ممکن است دوباره ملأ به نظام امپراتوری برگردیم ولی شما می‌فرمایید این امر در جامعه ایرانی بعید است.

مهدی ناظمی

شاهنشاهی یکی از اشکال حکومت مقتدر و مرکزی است و تنها شکل ایران نیست. اساساً حکومت در واقع حکومت در اسلام، از دوره تسلط سلجوقیان و اصلاً خود خلافت دوره اسلامی از دوره تسلط معاویه را اگر طرفیم خلافت جدید بدانیم، خیلی نمی‌شود این را گفت. البته شاهنشاهی از معاویه تا مأمون و دوره شاهنشاهی پدایش خلقت و زمین و انسان را به شکلی بیان می‌کند. ایرانی بودن به تعادل برگردانند؛ مأمون سیاست و همتی است که حداقل در میانه جغرافیای جهان باید محقق شود؛ در همان جایی که امسش را ایران می‌گذارد و این را ایرانی‌ها مأمورید الهی و مقدس می‌دانستند. منتها آن‌ها برای یک امر قدسی باید جان‌فشانی و مجاهدت و تلاش کنند که آن میانه بین جریان‌ها حفظ و سنگ ترازو شود؛ سنگ ترازویی که شرق و غرب خودش را با این سنگ بسنجد. این کلیتی است که من به‌هرحال از فضای ادب فارسی و سنت سیاسی خودمان استنباط می‌کنم که یک سنت محافظه‌کارانه است. سنتی که ایرادهما و آسیب‌هایی هم به آن وارد شده‌اند. اما این سنت به‌هرحال سنت باقدمتی است و یکی از چیزهایی که در این قدمتش حفظ شد همین محافظه‌کاری و محتاط بودن آن است. بنابراین، مکان این میانگی است و ایرانی کسی است که این میانه را مراقبت می‌کند و اهل مراقبت از میانه است. این خودبه‌خود فرهنگ مراقبت و اعتدال است و جغرافیای ایران با این مأموریت ملائمت دارد، یعنی جغرافیای ایران هم در میانه است. از نظر طب قدیم، جغرافیای ایران در منطقه معتدل قرار دارد. ایرانی‌ها در سبک زندگی خودشان در طب قدیم بر میانه‌روی سفارش می‌شوند؛ در غذای گرم نخوردن و اینکه در گرمی هم و سردی‌ها و خشکی‌ها تو گرما اعتدال را حفظ کنند. به این کشورها هم چیز را به قضیه بسپارند. مثلاً در هند، هر قدرتی به‌راحتی مسلط می‌شود چون همه امور را افراطی به مقدرات نسبت می‌دهند.

حمید دهقانیان

شما می‌فرمایید ایران، چه از نظر جغرافیایی که آن را هارتلند و پل ارتباطی شرق و غرب می‌دانستند و چه از نظر رفت‌وآمدهای فرهنگی میان دو حوزه تمدنی، همواره کوشیده است میانه‌ای میان این دو نقطه فرهنگی برقرار کند؛ به‌گونه‌ای که نه کاملاً شرقی به آن معنا است و نه غربی؟

مهدی ناظمی

کاری نداریم که شرق و غرب خودشان چه تحولاتی را تجربه کرده‌اند، باز ایران همواره در میان است. دقت کنید ایران هم از دیدیات فرهنگی غرب استفاده کرده و فلسفه ما فلسفه غرب است ولی امروز همه می‌دانند تبار فلسفه از خود ماست. از آن طرف شرق هم همین‌طور؛ از ادبیات صوفیانه و به‌اصطلاح عرفانی مسلک شرق متأثریم؛ اما این منطقه با زبک جهان و شکل عجیبی را برای ما ساخته است. علت سخت بودن تعریف هم همین است. چون شما چیزی را که متعین است راحت‌تر می‌توانید تعریف کنید. همان‌طور که غرب را راحت می‌توانید تعریف کنید و شرق را هم. اما وقتی به جایی می‌رسید که نه شرقی نه غربی است، هم شرقی هم غربی است، خوب سخت می‌شود تعریفش کرد و ایرانی‌ها این را همواره نقطه تمایزی برای خودشان می‌دانند. کتاب‌هایی هم در رابطه با این ایده نوشته شده و لی کپوا عمقی نیستند. ایرانیان سرمایان تعادلند و هر جا چیزی از تعادل خارج می‌شد ایرانیان قیام می‌کردند.

حمید دهقانیان

تلاش‌های نظری کسانی مثل مرحوم شایگان را اینجا داریم در کتاب «آسیا در برابر غرب» که بعدها از آن نظر هم عدول می‌کند و بحث «زیر آسمان چهل تکه» را مطرح می‌کند که انگار همین چهل تکه بودن همان هم هست و هم نیست و هم تعین بودن او نبودن آن است.

مهدی ناظمی

تعین آن در همین عدم‌تعین است. تعینش در آن تلاش است. فرهنگ و اخلاق مراقبتی این گونه است. اخلاق مراقبتی محافظه‌کار و محتاط است با طبیعت، با انسان‌ها و همه چیز محافظه‌کار است و چون ما محافظه‌کار هستیم هوش سیاسی ما بسیار بالاست. به سختی می‌توانیم کشوری را پیدا کنیم که به لحاظ هوش سیاسی اجتماعی شبیه ما باشد و من فکر نمی‌کنم باشد. ما همواره محاسبه‌کننده هستیم و وقتی در یک موقعیت جدید هم قرار بگیریم سریع محاسبه می‌کنیم. چون یا آن هوش سیاسی مثلاً در موقعیت کاری خودمان زیست کرده‌ایم. ما یا آن هوش سیاسی در واقع بزرگ شده‌ایم.

حمید دهقانیان

ژانر خلقیات گاهی به این موضوع پرداخته است که در برخی آثار سفرنامه‌ای و نوشته‌های کسانی که خود این ژانر را ساخته‌اند، درباره خلقیات ایرانی گفته شده: ایرانی صبح خیلی می‌زند و ظهر هنر دیگری عمل می‌کنند؛ یعنی گفتار و عمل‌شان یکی نیست. همچنین تعبیری وجود دارد که ایرانی، با توجه به فرهنگ شیعی و نگاه باطنی همراه با تقیه و مفاهیم مشابه، از قبل زیرساختی داشته که به او امکان می‌داده به این شکل تعامل کند.

مهدی ناظمی

یعنی حتی وقتی از «ایرانشهری» صحبت می‌کنیم، باید توجه کنیم که سیدجواد طباطبایی (که به سنت نظم و نصب چندان اعتنایی نداشت) یکی از دلایل انحطاط اندیشه سیاسی در ایران رو این می‌دونست که چرا ما به‌جای اینکه یک اندیشه سیاسی و فلسفی سامان‌مند شکل بدهیم، بیشتر به زبان و شعر و ادبیات کار رو جلو بردیم.

مهدی ناظمی

بله.

حمید دهقانیان

شما می‌فرمایید که کوه‌های طباطبایی علاقه‌مند شده بود و می‌خواند و در متن سخنرانی‌ها دائماً ارجاع می‌داد، اما این علقه، تعصب‌آمیز مثلاً نطاب باعث شد بخش‌های عمده‌ای از اندیشه ایشان درست دیده و خوانده نشود. ما در زبان فارسی است که تغییر و تحولات فکری و پدایش دو باره ایران را می‌بینیم ولی در دوره سلطانی به لحاظ سیاسی مفهوم ایران را که نمی‌دانستیم. مفهوم ایران به لحاظ سیاسی در دوره صفویه به دوره آمد. چطور می‌گوییم همچنان سیاست ایرانی وجود دارد؟ با خواندن نصیحت‌الملوک‌ها، توصیه‌نامه‌ها و در واقع تاریخ‌هایی که دیوان می‌نگاشتند، آنجا متوجه می‌شویم چقدر کم‌رنگی از سیاست و اندیشه سیاسی ایران جریان و سیلان و حضور دارد. اینکه من از مفهوم ایرانی بودن می‌فهمم، تأسیس، تثبیت و ارتقای میانگی و میانه بودن ایران است. شاهنامه فردوسی پدایش خلقت و زمین و انسان را به شکلی بیان می‌کند. ایرانی بودن به تعادل برگردانند؛ مأمون سیاست و همتی است که حداقل در میانه جغرافیای جهان باید محقق شود؛ در همان جایی که امسش را ایران می‌گذارد و این را ایرانی‌ها مأمورید الهی و مقدس می‌دانستند. منتها آن‌ها برای یک امر قدسی باید جان‌فشانی و مجاهدت و تلاش کنند که آن میانه بین جریان‌ها حفظ و سنگ ترازو شود؛ سنگ ترازویی که شرق و غرب خودش را با این سنگ بسنجد. این کلیتی است که من به‌هرحال از فضای ادب فارسی و سنت سیاسی خودمان استنباط می‌کنم که یک سنت محافظه‌کارانه است. سنتی که ایرادهما و آسیب‌هایی هم به آن وارد شده‌اند. اما این سنت به‌هرحال سنت باقدمتی است و یکی از چیزهایی که در این قدمتش حفظ شد همین محافظه‌کاری و محتاط بودن آن است. بنابراین، مکان این میانگی است و ایرانی کسی است که این میانه را مراقبت می‌کند و اهل مراقبت از میانه است. این خودبه‌خود فرهنگ مراقبت و اعتدال است و جغرافیای ایران با این مأموریت ملائمت دارد، یعنی جغرافیای ایران هم در میانه است. از نظر طب قدیم، جغرافیای ایران در منطقه معتدل قرار دارد. ایرانی‌ها در سبک زندگی خودشان در طب قدیم بر میانه‌روی سفارش می‌شوند؛ در غذای گرم نخوردن و اینکه در گرمی‌ها و سردی‌ها و خشکی‌ها تو گرما اعتدال را حفظ کنند. به این کشورها هم چیز را به قضیه بسپارند. مثلاً در هند، هر قدرتی به‌راحتی مسلط می‌شود چون همه امور را افراطی به مقدرات نسبت می‌دهند.

حمید دهقانیان

یعنی حتی وقتی از «ایرانشهری» صحبت می‌کنیم، باید توجه کنیم که سیدجواد طباطبایی (که به سنت نظم و نصب چندان اعتنایی نداشت) یکی از دلایل انحطاط اندیشه سیاسی در ایران رو این می‌دونست که چرا ما به‌جای اینکه یک اندیشه سیاسی و فلسفی سامان‌مند شکل بدهیم، بیشتر به زبان و شعر و ادبیات کار رو جلو بردیم.

مهدی ناظمی

بله.

حمید دهقانیان

شما می‌فرمایید ایران هم فهیم ایران شباید اگر می‌خواهد فهمی دقیق باشد و به‌اصطلاح روی زمین و چیزی باشد که از اشتراع به سمت انضمام حرکت کند، باید ما به مفاهیم بنیادی ادب فارسی و زبان فارسی برگردیم؟

مهدی ناظمی

بله، همان‌طور که خود آقای طباطبایی علاقه‌مند شده بود و می‌خواند و در متن سخنرانی‌ها دائماً ارجاع می‌داد، اما این علقه، تعصب‌آمیز مثلاً نطاب باعث شد بخش‌های عمده‌ای از اندیشه ایشان درست دیده و خوانده نشود. ما در زبان فارسی است که تغییر و تحولات فکری و پدایش دو باره ایران را می‌بینیم ولی در دوره سلطانی به لحاظ سیاسی مفهوم ایران را که نمی‌دانستیم. مفهوم ایران به لحاظ سیاسی در دوره صفویه به دوره آمد. چطور می‌گوییم همچنان سیاست ایرانی وجود دارد؟ با خواندن نصیحت‌الملوک‌ها، توصیه‌نامه‌ها و در واقع تاریخ‌هایی که دیوان می‌نگاشتند، آنجا متوجه می‌شویم چقدر کم‌رنگی از سیاست و اندیشه سیاسی ایران جریان و سیلان و حضور دارد. اینکه من از مفهوم ایرانی بودن می‌فهمم، تأسیس، تثبیت و ارتقای میانگی و میانه بودن ایران است. شاهنامه فردوسی پدایش خلقت و زمین و انسان را به شکلی بیان می‌کند. ایرانی بودن به تعادل برگردانند؛ مأمون سیاست و همتی است که حداقل در میانه جغرافیای جهان باید محقق شود؛ در همان جایی که امسش را ایران می‌گذارد و این را ایرانی‌ها مأمورید الهی و مقدس می‌دانستند. منتها آن‌ها برای یک امر قدسی باید جان‌فشانی و مجاهدت و تلاش کنند که آن میانه بین جریان‌ها حفظ و سنگ ترازو شود؛ سنگ ترازویی که شرق و غرب خودش را با این سنگ بسنجد. این کلیتی است که من به‌هرحال از فضای ادب فارسی و سنت سیاسی خودمان استنباط می‌کنم که یک سنت محافظه‌کارانه است. سنتی که ایرادهما و آسیب‌هایی هم به آن وارد شده‌اند. اما این سنت به‌هرحال سنت باقدمتی است و یکی از چیزهایی که در این قدمتش حفظ شد همین محافظه‌کاری و محتاط بودن آن است. بنابراین، مکان این میانگی است و ایرانی کسی است که این میانه را مراقبت می‌کند و اهل مراقبت از میانه است. این خودبه‌خود فرهنگ مراقبت و اعتدال است و جغرافیای ایران با این مأموریت ملائمت دارد، یعنی جغرافیای ایران هم در میانه است. از نظر طب قدیم، جغرافیای ایران در منطقه معتدل قرار دارد. ایرانی‌ها در سبک زندگی خودشان در طب قدیم بر میانه‌روی سفارش می‌شوند؛ در غذای گرم نخوردن و اینکه در گرمی‌ها و سردی‌ها و خشکی‌ها تو گرما اعتدال را حفظ کنند. به این کشورها هم چیز را به قضیه بسپارند. مثلاً در هند، هر قدرتی به‌راحتی مسلط می‌شود چون همه امور را افراطی به مقدرات نسبت می‌دهند.

ادامه از صفحه ۱۵

وقتی چنین ویژگی‌ای داریم، مدام در برابر تعدی قرار می‌گیریم؛ یعنی چه جغرافیا، چه ثروت و چه انسان‌ها در معرض تعدی هستند. بنابراین،